

اللهم احسن العباد



دانشگاه اصفهان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه فلسفه

پایان نامه دکتری رشته فلسفه

جوهر از نظر فلاسفه تحلیلی در نیمه دوم قرن بیستم

استاد راهنما:

دکتر محمد علی اژه‌ای

استاد مشاور:

دکتر مهدی دهباشی

پژوهشگر:

رضا ماحوزی

۱۳۸۸ / ۱۰ / ۲۷

کتابخانه ادبیات مدرن علمی بزرگ
تهران

تیرماه ۱۳۸۸

۱۲۹۹۹۶

کلیه حقوق مادی مترتب بر نتایج مطالعات، ابتکارات
و نوآوری‌های ناشی از تحقیق موضوع این پایان نامه
متعلق به دانشگاه اصفهان است.



دانشگاه اصفهان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه فلسفه

پایان نامه دکتری رشته فلسفه
آقای رضا ماحوزی
تحت عنوان

جوهر از نظر فلاسفه تحلیلی در نیمه دوم قرن بیستم

در تاریخ ۱۳۸۸/۴/۱۰ توسط هیأت داوران زیر بررسی و با درجه عالی به تصویب نهایی رسید.

- | | | | |
|------------------|-----------------------------------|---------------------------------|-----------------------------|
| امضاء | با مرتبه علمی استاد | دکتر محمد علی اژه‌ای | ۱- استاد راهنمای پایان نامه |
| امضاء | با مرتبه علمی استاد | دکتر مهدی دهباشی | ۲- استاد مشاور پایان نامه |
| امضاء | با مرتبه علمی دانشیار | دکتر فتحعلی اکبری | ۳- استاد داور داخل گروه |
| امضاء | با مرتبه علمی استادیار | دکتر غلامحسین توکلی | ۴- استاد داور داخل گروه |
| امضاء | با مرتبه علمی استاد | دکتر هاشم گلستان | ۵- استاد داور خارج از گروه |
| امضاء | با مرتبه علمی دانشیار | دکتر محمد سعیدی مهر | ۶- استاد داور خارج از گروه |

امضاء مهیم گروه

بر خود لازم می‌دانم از همه اساتید گروه فلسفه دانشگاه اصفهان
بویژه دکتر محمدعلی‌اژه‌ای، دکتر مهدی دهباشی و دکتر یوسف
شاقول که سالیانی در محضرشان دانش آموختم تشکر کنم. نیز
لازم است از خانواده عزیزم که من را در سال‌های دانش‌آموزی و
در نگارش این رساله یاری کردند تشکر فراوان کنم. از دوستان
عزیزم آقای دکتر علی‌مراد حسینی و خانم دکتر مرضیه پیراوی
نیز سپاسگذارم.

به یاد مادرم
آن همیشه آموزگارم

تقدیم به:

همسر مهربانم نرجس

مادر عزیزم فاطمه پیراوی

خواهرم معصومه

دوست عزیزم دکتر مروت

چکیده

موضوعات فلسفی چون جوهر، کلیات، جزئیات و رابطه این دو با هم از اصلی‌ترین موضوعاتی است که همواره در تحلیل‌های فیلسوفان مدنظر بوده است. اینکه آیا اشیاء- به عنوان یک معنا از جوهر- دارای بنیادی - به عنوان معنایی دیگر از جوهر- هستند یا خیر، پرسشی قدیمی و درعین حال بنیادی برای فیلسوفان بوده است. قائلین به جوهر در معنای دوم، با تشریح چستی این هستنده بنیادی و ذکر کلی یا جزئی بودن آن، در مقابل منکرین این مفهوم قرار گرفته و وجود آن را وجودی متفاوت با وجود اعراض معرفی کرده‌اند. موافقین این معنا از جوهر، یا همچون اساس‌گرایان به "اساس" معتقدند و یا همچون نو-ارسطویان به "نوع جوهری" قائل‌اند. در عوض، مخالفین با طرح اعراض (کیفیات و نسبت‌ها) به عنوان تنها هستنده‌های بنیادی در تشکیل اشیاء خارجی، معنای دوم جوهر را در تحلیل‌های خود کنار نهاده و صرفاً معنای اول جوهر را معقول دانسته‌اند. البته برکنار از قائلین به این دو معنا از جوهر، نومیالیست‌ها با کنار نهادن هر دو معنای فوق، یک شیء را امری واحد دانسته‌اند که از هیچ مقوم بنیادی دیگری تشکیل نشده است. این سه رویکرد، یعنی منکرین هر دو معنا از جوهر، قائلین به یک معنا از جوهر و قائلین به هر دو معنا از جوهر، سه رویکرد غالبی است که فیلسوفان تحلیلی قرن بیستم بدانها پرداخته و تحلیل‌هایی از اشیاء در نسبت با فیزیک معاصر ارائه کرده‌اند. رساله اخیر با نظر به این پرسش که آیا دیدگاه‌های معاصر در این خصوص ادامه تلقی‌های پیشین هستند یا خیر و آیا تحلیل‌های اخیر قابل دفاع هستند یا خیر، آراء فیلسوفان تحلیلی نیمه دوم قرن بیستم در این خصوص را به نحو موضوعی گردآوری و تحلیل کرده و در برخی موضوع‌ها پیشنهادهایی ارائه کرده است.

کلید واژه‌ها:

جوهر، عرض، کیفیات، صورت نوعی، تروپ، کلیات، جزئیات

عنوان	صفحه
۲-۳-۲-۶- تعدد و حجم اساس	۷۶
۲-۳-۲-۷- هستی‌شناسی چند مقوله‌ای	۷۶
۲-۳-۲-۸- جمع‌بندی	۷۷
فصل سوم: نظریهٔ دستهٔ کلیات	
۳-۱- تاریخچه بحث	۷۸
۳-۲- چستی کلیات	۸۱
۳-۲-۱- کلیات و کلمات	۸۱
۳-۲-۲- رئالیسم استعلایی	۸۳
۳-۲-۳- رئالیسم درون بود	۸۶
۳-۲-۴- کلیات و نظریهٔ تروپ	۹۷
۳-۳- نظریهٔ دسته کلیات	۱۰۳
۳-۳-۱- مسئله تغییر	۱۰۴
۳-۳-۲- مسئله اینهمانی نامتمايزان	۱۱۱
۳-۲-۱- دو قرائت قوی و ضعیف از اینهمانی نامتمايزها	۱۱۴
۳-۲-۲- اصل اینهمانی نامتمايزان به‌عنوان یک حقیقت ضروری یا امکانی	۱۲۱
۳-۳-۳- مکان‌مندی، شرط همراه دسته کلیات	۱۲۵
۳-۳-۴- چندمکانی و زمان‌مکان	۱۳۱
۳-۳-۵- جمع‌بندی	۱۳۴
فصل چهارم: نظریهٔ دستهٔ تروپ‌ها	
۴-۱- تاریخچه بحث	۱۳۵
۴-۲- چستی تروپ‌ها	۱۴۰
۴-۳- استقلال و یا وابستگی یک تروپ بر دیگر تروپ‌ها	۱۴۵
۴-۳-۱- بساطت و فردیت تروپ‌ها	۱۵۰
۴-۴- جمع‌بندی	۱۷۰
فصل پنجم: نظریه‌های نوع جوهری	
۵-۱- مقدمه	۱۷۲
۵-۲- نظریه کریپکی	۱۷۵

عنوان	صفحه
۵-۳-نو- ارسطوییان.....	۱۹۰
۵-۳-۱- چستی انواع.....	۱۹۳
۵-۳-۲- انواع و مسئله فردیت و هویت اشیاء.....	۱۹۶
۵-۴- جمع بندی.....	۲۰۵
نتیجه گیری.....	۲۰۷
معرفی فیلسوفان تحلیلی ذکر شده در رساله.....	۲۱۲
پی نوشت ها.....	۲۱۶
منابع و مآخذ.....	۲۲۱

پیشگفتار

با سیری در کتبی که امروزه به نام متافیزیک منتشر می‌شود موضوعات متعددی چون کلی‌ها، جزئی‌ها، جهات، نومینالیسم^۴، ضرورت و امکان و ... را می‌یابیم که توسط فیلسوفان تحلیلی بررسی شده است. از بین این موضوعات و مفهومی که محوری‌تر است و دیگر مفهومی‌ها به نحوی در نسبت با آن طرح و بررسی می‌شوند، مفهوم جوهر است، به نحوی که در تقریباً همه این کتاب‌ها، مفهوم جوهر با نام‌های متعددی چون جزئی‌های انضمامی، نظریه دسته‌ای، اساس و ... مورد بحث قرار گرفته است. این تعدد عناوین حکایت از تعدد تلقی‌ها و تبیین‌ها از مفهوم جوهر دارد، بگونه‌ای که می‌توان چند نظریه متفاوت را در مجموع این بررسی‌ها معرفی کرد. اما پیش از هر توضیحی نخست باید دانست، فیلسوفان تحلیلی چه کسانی هستند و چه تفاوتی با دیگر فیلسوفان دارند.

فیلسوف تحلیلی چنانکه از ظاهر وصفش معلوم است کسی است که به فلسفه تحلیلی اشتغال دارد. فلسفه تحلیلی مفهومی محدودتر از تحلیل فلسفی است. فلسفیدن و تحلیل کردن دو همراه همیشگی هستند به نحوی که تاریخ تحلیل فلسفی به درازای تاریخ فلسفه است. اما شیوه‌های متعددی از تحلیل وجود دارد و همین تعدد شیوه‌ها معنای تحلیل را گسترده و متعدد ساخته است.

در معنایی گسترده، تحلیل به معنای فرایند تجزیه، یا فعالیتی برگشتی به سوی امر یا امور بنیادی‌تر است، به نحوی که به این طریق امر مورد تحلیل، می‌تواند توضیح داده و یا حتی دوباره‌سازی (بازسازی) شود. این معنا از تحلیل هم در دیالوگ‌های افلاطون و نوشته‌های ارسطو و هم در فلسفه دکارت و لاک دیده می‌شود. در جریان این تحلیل، یک امر یا مفهوم مرکب، به امر یا امور بنیادی‌تر تحلیل و تجزیه می‌شود. افلاطون و ارسطو، به ترتیب، این امر بنیادی، را ذات و علت اولیه دانسته و دکارت آن را ایده بسیط نامیده است. بر مبنای چنین فعالیتی، می‌توان امور مورد بحث را توضیح داده و یا به شیوه دکارت-لاک، عمل تألیف را درپیش گرفته و گام به گام به سمت امر مرکب مورد تحلیل پیش رفت و آنرا دوباره‌سازی و تألیف کرد.

علاوه بر معنای فوق، معنای دیگری از تحلیل در هندسه تحلیلی قرن هفدهم عرضه شده است. در این هندسه، نخست مسئله هندسی به زبان جبر و ریاضیات ترجمه و سپس شناخت و تعریفی از آن عرضه می‌شود. این رویکرد که امروزه به نام «چندنمایی»^۱ معروف است، صورت و نمای دیگری از مسائل هندسی در جبر و ریاضیات عرضه می‌کند و بدین طریق بررسی مسائل مذکور را راحت‌تر و آسان‌تر می‌سازد.

^۱ - quantification

در اواخر قرن نوزدهم و در اوایل قرن بیستم، فرگه و راسل، هر دو تلقی فوق از تحلیل را با هم تألیف کرده و سیستمی تفسیری ارائه دادند. این سیستم تفسیری نزد این دو، منطبق محمولات^۱ است. طبق نظر فرگه و راسل، زبان روزمره به نحو اجتناب‌ناپذیری همراه‌کننده است. جهت رفع ابهام از این زبان و نشان دادن بی‌محتوایی برخی از موضوعات فلسفی، لازم است عبارات زبانی به زبانی منطقی ترجمه شوند و کلاف پیچیده عبارات مشکل و مرکب، به مقوم‌های آن تجزیه و تحلیل شود. چندنمایی و تجزیه عبارات مشکل به اجزاء ساده‌تر مشخصه اصلی رویکردی است که فرگه و راسل آن را فلسفه تحلیلی نامیدند. چندنمایی نزد این دو، رویکرد تسویری یعنی سخن گفتن به زبان سورها و متغیرها است. بنابه این رویکرد، شکل گرامری^۲ یک عبارت، شکل واقعی آن نیست. با تحلیل عبارات زبانی مشکل، می‌توان چیستی واقعی آنها را توضیح داد. این استراتژی را می‌توان به وضوح در نظریه وصف‌های راسل مشاهده کرد.

راسل از این سیستم تفسیری، در گام نخست، جهت تحلیل و بررسی دعاوی فلسفی و در گام بعد، جهت ارائه نظریاتی پیرامون معرفت ما به جهان خارج و ... استفاده می‌کرد. اتمیسم منطقی راسل و ویتگنشتاین متقدم، در واقع محصول چین تلقی از تحلیل و فعالیت فلسفی است. بنابه اتمیسم منطقی، ساختار زبان (زبان منطقی) و ساختار واقعیت مطابق هم‌اند. از اینرو با تحلیل این زبان به بسیط‌ترین شکل آن (جملات اتمی)، می‌توان معرفتی واقعی از جهان خارج ارائه داد. این رویکرد که رویکردی تقلیل‌گرایانه^۳ است، که همواره سعی می‌کند امر مرکب را به امور بسیط و اولیه برگرداند که عمل تألیف باید پس از دست یافتن به آن انجام بگیرد. این امر بنیادی برای راسل در شکل زبانی، جملات اتمی و در قالب مفهوم‌ها، داده حسی^۴ است. بدین طریق، جهان دارای ساختاری است که در جریان تحلیل زبانی می‌توان آن را شناسایی کرد.

این چندنمایی - البته در معنایی متفاوت - ایده اصلی ویتگنشتاین متأخر در کتاب پژوهش‌های فلسفی است. ویتگنشتاین در این کتاب، عمل تحلیل به مقومها را کنار گذاشته ولی چندنمایی را حفظ کرده است. به عقیده وی، هر نظریه‌ای که شیوه و صورتی معین را بر تحلیل زبانی تحمیل کند تصویری ناقص از واقعیت ارائه می‌دهد. اتمیسم منطقی از آن جهت که چنین تصویری را تحمیل می‌کند، ما را از دیگر امکان‌های زبانی محروم می‌کند. از اینرو بجای هرگونه نظریه‌پردازی باید فقط نگرینست و استعمال‌ها و کاربردهای متعدد زبانی را در نظر داشت. به عقیده ویتگنشتاین، استعمال‌های متعدد زبانی و تعدد زاویه‌های دید، بنفسه جهت حل مسائل فلسفی کافی است. بدین ترتیب تحلیل، در

1. predicates logic
2. grammatical form
3. reductive
4. sense data

اندیشه ویتگنشتاین، اولاً از تحلیل در معنای رایج، یعنی تجزیه امور مرکب به مقوم‌ها، فاصله گرفته است و در ثانی، چندنمایی را در معنایی متفاوت با تلقی فرگه و راسل عرضه کرده است. چندنمایی در اندیشه ویتگنشتاین متأخر، نه ترجمه به زبانی آرمانی و منطقی، بلکه ملاحظه شیوه‌های متعدد استعمال واژه‌ها در عبارات زبانی متعدد است. این معنای تحلیل، در واقع چرخشی بزرگ از تحلیل منطقی به تحلیل زبانی است. در این تلقی، فلسفه تحلیلی به معنای فلسفه تحلیل زبانی عرضه شده است.

کواپن نیز با کنار گذاشتن تفکیک تحلیلی - تألیفی و رد اتمیسم منطقی، دیدگاه تقلیل‌گرایانه را کنار گذاشت و به جای آن رویکردی نومینالیستی و کل‌گرایانه اتخاذ کرد. وی همچون ویتگنشتاین، مفهوم‌ها را در کلیت فرهنگ‌ها مطالعه می‌کرد، از اینرو ترجمه‌پذیری و تعیین‌پذیری را کنار نهاد. اگرچه کواپن از سیستم منطقی در تحلیل‌های خود سود می‌جست ولی تقلیل‌گرایی اتمیستی راسل را قبول نداشت. به عقیده برخی، کواپن، پایان فلسفه تحلیلی را اعلام کرده است چراکه در این رویکرد، تحلیلی فلسفی - منطقی کنار گذاشته شده و اصول اساسی پوزیتیویسم به‌عنوان همراه اولیه فلسفه تحلیلی نیز انکار شده است، بنابراین فلسفه تحلیلی به معنای رایج نیمه اول قرن بیستم پایان پذیرفته است. این دیدگاه توسط برخی از مخالفین نقد شده است، چرا که به عقیده اینان، رویکرد کواپنی، معنای دیگری از تحلیل ارائه داده و بنابراین، فعالیت تحلیلی همچنان ادامه دارد.

با نظر به روش‌ها و معنای متعدد تحلیل در فلسفه‌های تحلیلی درمی‌یابیم که فلسفه تحلیلی یک فلسفه مشخص نیست بلکه بیشتر ناظر به روش تحلیل است، هرچند روش تحلیل نیز در این فلسفه، روشی یگانه نیست. آنچه به‌طور کلی می‌توان گفت این است که در فلسفه تحلیلی، مفهوم‌ها و عبارات فلسفی، یا به زبان منطقی، یا به سبک تحلیل زبانی، یا در ارتباط با دانش‌ها و ملاحظات تجربی و یا به دیگر روش‌های رایج در طیف موسوم به فلسفه تحلیلی بررسی و تحلیل می‌شود.

علاوه بر گستردگی شیوه‌ها و معنای تحلیل نزد فیلسوفان تحلیلی قرن بیستم، اصل مشترک مدنظر همه این فیلسوفان، مقبولیت تجربه‌گرایی است. چه در رویکرد راسلی - پوزیتیویستی که امور بنیادی، داده‌های حسی هستند، چه در رویکرد ویتگنشتاینی که زبان معمولی به‌عنوان اصلی‌ترین منبع بررسی‌های زبانشناختی لحاظ می‌شود، چه در رویکرد کواپنی که همه معرفت‌ها پسینی و تألیفی هستند و به‌طور کلی همه جریان‌هایی که در سه طیف فوق و یا مرزهای آنها قرار می‌گیرند، معرفت‌های ملقب به معرفت‌های عقلی را با رویکردی تجربی نگریسته و تحلیل می‌کنند. از اینرو در این جریان فکری، علاقه مندی به تجربه و یافته‌های علمی بسیار مدنظر است.

بر مبنای مقدمات فوق می‌توان مسئله نخست یعنی مشخصه یا مشخصه‌های فیلسوفان تحلیلی را چنین بیان کرد: ۱- فیلسوفان تحلیلی، متعلق به جریانی هستند که با فرگه و راسل آغاز شد و تاکنون ادامه دارد. ۲- این فیلسوفان باعلاقی تجربی و بعضاً منطقی و یا زبان‌شناختی در صدد بررسی و تحلیل موضوعات و مسائل فلسفی هستند. ۳- موضوعات مورد پژوهش فیلسوفان تحلیلی اخیر، همان موضوعات مدنظر فیلسوفان تحلیلی نیمه اول قرن بیستم است که اولاً با چشم‌داشتی به یافته‌های علوم تجربی بررسی می‌شوند و در ثانی، غالباً به شکل یک پروژه تحقیقاتی و در قالب و فرم مقالات و ژورنال‌های علمی عرضه می‌شوند. این مشخصه‌ها و شاید مشخصه‌های دیگری چون نحوه‌های آموزش و تدریس فلسفه توسط اساتید برخی از دانشگاه‌ها، فیلسوفان تحلیلی را از دیگر فیلسوفان طیف فلسفه‌های قاره‌ای جدا می‌کند. در فصل‌های دوم الی آخر این رساله، دیدگاه‌های فیلسوفانی پیرامون "جوهر" و "جزئی‌های انضمامی" ذکر و تحلیل شده است که لااقل یکی- دو مشخصه از مشخصه‌های فوق را واجد هستند.

به وضوح، بررسی مسئله و مفهوم جوهر در قرن بیستم، مختص فیلسوفان تحلیلی نیست و ممکن است فیلسوفان دیگری نیز به بررسی آن پرداخته باشند، اما بررسی این موضوع در حیطه فلسفه‌های تحلیلی در این رساله، بنا به دو انگیزه انجام گرفته است؛ ۱- از آنجا که آغاز فلسفه تحلیلی و خصوصاً همراه شدن آن با جریان پوزیتیویسم منطقی، موجی ضد متافیزیکی در کشورهای انگلوساکسون (انگلیسی زبان) به همراه داشت، و به تبع آن، اشیاء انضمامی و مفهوم جوهر به گونه‌ای متفاوت از طریق پشتیبان تحلیل گردید و تلقی‌های عقل‌گرایانه (راسیونالیستی) از این مفهوم کنار گذاشته و تبیین‌های دیگری عرضه شده است و از سوی دیگر، از آنجا که مسئله جوهر چیزی جز مسأله اشیاء انضمامی عالم خارج و در واقع تبیین واقعیت عینی نیست، و در نسبت با این مفهوم، مفهوم‌های فلسفی بسیاری من جمله کلی‌ها، جزئی‌ها انواع^۲، کیفیات^۴، اعراض^۵، ایده‌ها^۶، ایدئالیسم^۷، رئالیسم^۸، و مسائلی چون مسئله هویت و همانی^۹، مسئله تغییر و ... طرح می‌شود، دانستن چگونگی تبیین مفهوم جوهر در نسبت با موارد فوق توسط فیلسوفان تحلیلی تجربه‌گرا، کنجکاو نویسنده را تحریک کرده و بررسی این مسئله در رساله دوره دکتری را موجه جلوه داد.

۲- آشنایی و برخورد صدساله اخیر ما ایرانی‌ها با فلسفه غرب جز در سال‌های اخیر، عمدتاً با چشم‌داشتی به اهداف و منظوره‌های اجتماعی و سیاسی بوده است و کمتر مطالعه‌ای موضوعی و تحلیلی از مسائل فلسفی انجام گرفته است. از آنجا که مفهوم جوهر، مفهومی بنیادی در تفکر فلسفی بوده و هست، چنانکه تاریخ فلسفه گویای اهمیت آن است، و از آنجا که فلسفه‌های تحلیلی، فلسفه‌هایی آشنا با علوم جدید هستند و خوشبختانه مسئله جوهر و اشیاء انضمامی، مسأله مشترک فلسفه و فیزیک است، بنا به علاقه شخصی به مباحث مشترک فلسفه و علم در صدد برآمدم آخرین نظریه‌ها در خصوص جوهر و اشیاء عینی را به شیوه موضوعی و تخصصی در یک مجموعه گردآوری و تحلیل کنم. ذکر

آخرین نظریه‌ها به معنای مقبول بودن همه آنها نیست، چنانکه خود فیلسوفان تحلیلی نیز نظریه‌های رقیب را با دقتی فراوان نقادی کرده می‌کنند و ما نیز در نگارش این رساله همین رویکرد را اتخاذ کرده‌ایم.

از آنجا که فلسفه تحلیلی، یک فلسفه مشخص نیست و بنابه تعدد روش‌های تحلیل، نمی‌توان منطقی بودن، زبانی بودن و یا ... را به‌عنوان مشخصه صرف اینگونه فلسفه‌ها ذکر کرد، تحلیل مفهوم جوهر نیز در این فلسفه‌ها به یک طریق و معنا صورت نگرفته است. بنابه روش‌های مختلف تحلیل، مفهوم جوهر نیز یا به صورت تقلیل‌گرایانه، یا به صورت نومینالیستی و یا به صورت‌های دیگر تحلیل شده است. چون، سه معنا از جوهر (جوهر به‌عنوان شیء انضمامی، و جوهر به‌عنوان زیربنیاد کیفیات و جوهر به‌عنوان نوع جوهری) در فلسفه تحلیلی طرح شده است، فیلسوفان تحلیلی نیز، یا همچون پیروان نظریه^۱ دسته‌ای^۱ فیلسوفانی تقلیل‌گرا هستند، و یا همچون پیروان نظریه اساس^۲ و یا نو-ارسطویی‌ها^۳، به ذات و هستنده‌ای بنیادی قائل هستند. و یا همچون نومینالیست‌ها اساساً قائل به هیچ ساختاری برای اشیاء انضمامی (جوهر در معنای اول) نیستند. بنابه نظریه اول (نظریه دسته‌ای)، اساساً فقط یک معنا از جوهر (معنای اول) وجود دارد و معنای دوم و سوم، مردود است. بنابه نظریه‌های دوم و سوم (نظریه اساس و نظریه نو-ارسطویان)، دو معنا از جوهر معقول است؛ نظریه اساس به معنای اول و دوم و نظریه نو-ارسطویی به معنای اول و سوم قائل‌اند. و بنابه نظریه چهارم (نومینالیسم)، هیچ معنای معقولی از جوهر (چه در معنای امر بنیادین در شیء، و چه در معنای شیء دارای ساختار) وجود ندارد.

این رساله درصدد است به بررسی این پرسش‌ها بپردازد که: آیا این سه معنا از جوهر با معنای جوهر در فلسفه‌های ارسطو و لاک همخوانی دارد یا خیر؟ و اینکه آیا تبیین‌های فیلسوفان تحلیلی از این سه معنا، موجه است؟ و در نهایت، «آیا ارائه تبیینی معقول از جهان، نیازمند لحاظ و طرح جوهر است یا خیر؟».

جهت بررسی این پرسش‌ها، در این رساله، نخست دیدگاه‌های ارسطو و لاک و تا حدودی کانت و هگل بررسی شده و سپس دیدگاه‌های مختلف فیلسوفان تحلیلی در فصل‌های بعد ذکر و داوری شده است.

لازم به تذکر است که امروزه مراد از جوهر (در معنای اول و دوم)، جوهر جسمانی است و نه جوهر به معنای روح و نفس. مسئله روح، امروزه توسط فیلسوفان تحلیلی با عنوان مسئله ذهن^۴ مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این رساله صرفاً جوهر جسمانی بررسی شده و بنابراین، ذکری از جوهر روحانی نشده است.

1. bundle theory of properties
2. substratum theory
3. new-Aristotelian
4. mind

فصل اول

پیشینه بحث از مقوله جوهر

۱-۱-۱- ارسطو

هرچند ارسطو نخستین کسی است که در باب جوهر به تفصیل نگاشته است ولی برخی از مفسرین بر این باورند که دیدگاه‌های وی در باب جوهر، انسجام و هماهنگی کافی ندارد. به‌عنوان مثال چنین ذکر شده است که در مقولات، پیشنهاد ارسطو برای جوهرهای نخستین^۱، افراد جزئی (مثلاً این اسب، این درخت و ...) است، ولی در متافیزیک پیشنهاد وی برای جوهرهای نخستین، صورت‌های جوهری است. و یا اینکه ارسطو در فیزیک، جوهر را موضوع تغییر معرفی می‌کند ولی در مقولات، جوهر را چیزی می‌داند که نه در موضوع است و نه به موضوع گفته می‌شود (see Hoffman and Rosencrantz 1997, p.9) و یا اینکه در متافیزیک زتا، صورت جوهری، جوهر نخستین معرفی شده است و ماده فاقد چنین صلاحیتی دانسته شده است ولی در متافیزیک اتا، ماده، جوهر دانسته شده است (see Wedin 2000. First section) و دیگر موارد. برای بررسی درستی و نادرستی این دعاوی لازم است نگاهی به آثار ارسطو در این خصوص داشته باشیم. بحث خود را باریشه‌شناسی واژه جوهر شروع می‌کنیم.

۱-۱-۱- ریشه‌شناسی واژه جوهر [۱]

واژه جوهر (ousia) از زمان افلاطون به بعد مرادف با طبیعت به‌معنای سرشت و نهاد، همچون وجودی ثابت و پایدار و تغییرناپذیر به کار رفته است (افلاطون، تیمائوس 29C و سوفیست 232C). اگرچه افلاطون واژه

¹ - primary substances

های on (وجود) و ousia (جوهر) را در مباحث هستی‌شناسی به طور یکسان به کار می‌برد (Bunnin and Jiyuan 2004, p.665) ولی ارسطو در سه اثر فوق، بنابه منظوره‌های متفاوت واژه جوهر را به معانی متعددی بکار برده است؛ این واژه در مقولات به معنای موضوع جملات بکار رفته است و در متافیزیک، به معنای وجود، علت، موضوع (ماده، صورت و ترکیب این دو)، ذات و... بکار رفته و در فیزیک به معنای موضوع ثابت تغییر است. هر کدام از معانی فوق در حد توان ذکر و بررسی خواهد شد.

این واژه در سنت لاتینی به substantia ترجمه شده است. واژه substantia مرکب از دو قسمت sub به معنای under و stare به معنای stand است. معنای ترکیبی این واژه، زیر ایستاده است. همین واژه به زبان انگلیسی به substance برگردان شده است (see Lowe 1996, p.256). اینکه واژه substance که مشتق از منشأ لاتینی خود، به معنای زیر ایستاده است، تا چه اندازه با معنای مدنظر ارسطو همخوانی دارد در پایان این نوشته روشن خواهد شد.

۱-۱-۲- جوهر در مقولات

مقولات کتابی است منطقی که در آن مبانی وجودشناسی کلمات مفردی که موضوع و یا محمول قرار می‌گیرند بررسی شده و در آن مباحثی چون اشتراک لفظی و معنوی، موضوع و اقسام محمول‌ها، مقولات، اضداد و دیگر موارد پرداخته شده است. ارسطو بحث جوهر در این کتاب را در خلال بحث موضوع و محمول جمله‌ها بررسی کرده است. در ساختار گرامری جملات، برخی موضوع‌ها هیچگاه محمول قرار نمی‌گیرند، اما برخی دیگر، محمول برای موضوع قرار گرفته و به عبارت دیگر به موضوع گفته می‌شوند. از دسته اخیر برخی هم به موضوع گفته می‌شوند و هم در موضوع وجود دارند. اما برخی دیگر، صرفاً به موضوع گفته می‌شوند ولی در موضوع‌ها نیستند.

دسته اول، یعنی موضوع‌هایی که صرفاً موضوع هستند و محمول قرار نمی‌گیرند را ارسطو جوهر نخستین نامیده و آنها را اینگونه تعریف می‌کند: "جوهر به دقیق‌ترین و اولی‌ترین معنا، چیزی است که نه به یک موضوع گفته می‌شود^۱ و نه در یک موضوع^۲ جای دارد" (Aristotle, Categories 1992, 2a11-14). "این فرد

^۱ -said of a subject

^۲ - in a subject

انسان" و "این اسب معین" و ... نمونه‌هایی از جوهر نخستین‌اند. مراد از "نه به یک موضوع گفته می‌شوند"، این است که جوهرهای نخستین، موضوع‌های نهایی هستند که همه دیگر محمول‌ها، توضیح دهنده و یا صفات آنها هستند، و اینکه اینگونه موضوع‌ها خود، محمول برای موضوعی دیگر نیستند. و مراد از "در موضوع نبودن" آنها نیز این است که وجود آنها همچون اعراض در چیزی دیگر نیست، بلکه به‌عنوان جوهر نخستین، فردی^۱ جدا و مستقل‌اند. بنابراین، این موضوع‌های مستقل، قائم به خود هستند و نه موجود در دیگری. با توجه به آنچه گفته شد، اصطلاح "نخستین" در اینجا ناظر به تمایز موضوع و محمول است. موضوع‌هایی که هرگز محمول قرار نمی‌گیرند و یک فرد مستقل و جدا هستند، از دیگر موارد شایسته‌تر و سزاوارترند که جوهر نخستین نامیده شوند. اما برخی دیگر، هم موضوع قرار می‌گیرند و هم محمول. ارسطو اینها را جوهر دومین می‌نامد [۲]. بنابراین واژه "نخستین" در اینجا ناظر به "موضوع شناسی" است و کاربرد آن با کاربرد همین واژه در متافیزیک که ناظر به "وجودشناسی" است، یکسان نیست.

ارسطو پاره اول دسته دوم، یعنی محمول‌هایی که هم محمول موضوع هستند و هم در موضوع‌ها هستند را شامل عوارض نه گانه (کمیت، کیفیت و ...) و عوارض خاص و عام در باب ایساغوجی (کلیات خمس) می‌داند ولی پاره دوم دسته دوم، یعنی محمول‌هایی که در موضوع نیستند ولی به موضوع گفته می‌شوند را جوهر دومین می‌نامد و آن را انواع و اجناس جوهرهای نخستین معرفی می‌کند: "این معقول است که پس از جوهرهای نخستین، انواع و اجناس آنها باید تنها چیزهایی باشند که جوهر خوانده شوند. زیرا تنها آنها از بین محمول‌ها، آشکار کننده جوهرهای نخستین هستند" (Categories, 2b28-30).

ارسطو تفاوت جوهرهای دومین از هستنده‌های^۲ دیگر را در این می‌داند که نام گروه اخیر، گاه به‌گاه بر موضوع حمل می‌شود ولی تعریف آنها هرگز بر موضوع حمل نمی‌شود، ولی در مورد جوهرهای دومین، هم نام آنها بر موضوع حمل می‌شود و هم تعریف آنها بر موضوع حمل می‌شود (Ibid, 3a16-19).

جنبه مشترک دو قسم جوهر در این است که آنها در موضوع یافت نمی‌شوند (Ibid, 3a9-13). زیرا جوهرهای نخستین، نه در موضوع هستند و نه به موضوع گفته می‌شوند. و جوهرهای دومین اگرچه به موضوع گفته می‌شوند (درباره موضوع هستند) ولی در موضوع نیستند. زیرا، به‌عنوان مثال، "انسان" به فرد انسان به‌عنوان

¹ - individual

² - entities

موضوع گفته می‌شود، ولی در موضوع موجود نیست، زیرا "انسانیت" در فرد معین انسان موجود نیست بلکه خود او است. این مسئله و تفاوت جوهرها و عوارض را می‌توان از طریق تفاوت دو حمل "هوهو" و "ذوهو" نیز توضیح داد. بنابه حمل "هوهو" در قضیه "سقراط انسان است"، محمول در موضوع نیست بلکه محمول، همان موضوع است. محمول، هویت و چیستی موضوع است. ولی بنابه حمل "ذوهو" در قضیه "سقراط گشاده‌رو است"، محمول در موضوع است و موضوع دارای محمول گشاده‌رویی است. در حمل‌های "هوهو" نمی‌توان محمول را از موضوع سلب کرد ولی در حمل‌های "ذوهو" می‌توان محمول‌های متضادی را به جای محمول مذکور قرار دارد. با توجه به آنچه گفته شد، جوهرهای دومین، به‌عنوان نوع و جنس جوهرهای نخستین، محمول این‌گونه موضوع‌ها هستند و بدانها گفته و بر آن‌ها حمل می‌شوند، هرچند نه به معنایی که عوارض بر موضوعات خود حمل می‌شوند. حمل "هوهو" در اصل مربوط به حمل‌هایی است که در یک مقوله واقع می‌شوند، لیکن حمل "ذوهو" بین مقوله‌ای است. ارسطو در کتاب مقولات، پس از آنکه چند ویژگی جوهرها را ذکر کرد به موردی اشاره می‌کند که قابل ذکر است. به نظر وی جوهرها در عین "وحدت عددی می‌توانند پذیرنده اضداد باشند، [ولی] هیچ مورد دیگری نمی‌تواند در عین وحدت عددی پذیرنده اضداد باشد. به‌عنوان مثال، یک رنگ در عین وحدت عددی، نمی‌تواند هم سیاه و هم سفید باشد" (Ibid, 4a10-14). حال اگر قبول اضداد از ویژگی جوهر باشد کسی ممکن است اعتراض کند که گفته‌ها و یا اعتقادات برابر آنها نیز چنین‌اند، یعنی بدون اینکه وحدت عددی آنها تغییر کند، آنها قبول اضداد می‌کنند؛ یعنی صادق و یا کاذب می‌شوند. اما گفتیم که این از ویژگی جوهر است، حال آنکه گفته‌ها و عقاید از اعراض‌اند. پاسخ ارسطو این است که در جوهر پذیرش اضداد به لحاظ تغییر در خود جوهر است، اما در مورد عقاید، پذیرش اضداد به لحاظ تغییر واقعیت بیرونی است. مثلاً صادق و یا کاذب شدن این عقیده که "کسی ایستاده است" به لحاظ تغییر واقعیت عینی است و نه خود عقیده و حال آنکه تغییر سردی و گرمی جسم به لحاظ تغییر در خود جسم است. بنابراین تعریف مذکور در مورد جوهر به اصطلاح مانع اغیار است و شامل گفته‌ها و عقاید که از اعراض‌اند نمی‌شود.

ارسطو در باب جوهر در مقولات به همین اندازه بسنده کرده است. حال به بررسی مباحث مفصل

متافیزیک در خصوص جوهر می‌پردازیم.